

تصویر‌هایی از صدر اسلام (بخش ۱) مجد رسول الله و رهبران اسلام از نگاه متون شیعه

پیش‌گفتار:

بررسی شکل‌گیری تنش میان شیعه و سنی و یا میان امامت و خلافت، موضوع این نوشته است. این بررسی خود را به آشنایی با زمینه‌های شکل‌گیری این تنش محدود و کوشش می‌کند تا بر اکثریت نزدیک به همه بررسی‌های تاریخی (خواه از نوع جانبدارانه و ایمانی و یا در ظاهر بی‌طرف و علمی) پرتوی دیگر بیافکند. از این رو این نوشتار نه یک بررسی تاریخی به معنای دقیق و همه‌جانبه این واژه، که بیشتری کوششی در ارائه یک روش در راستای شناخت انتقادی از متون رایج است. کوششی برای این که نگاه خود را تیز و دقیق کنیم.

این جستار تلاش و آزمونی است در بازخوانی غیر اسلامی و انتقادی متن‌ها و روایت‌های رایج اسلامی، و آزمونی است در بازسازی تاریخ اسلام آن گونه که این تاریخ، فی‌نفسه روی داده است؛ نه بدانگونه که تاویل و تفسیر شده و هنوز می‌شود. ما کوشش می‌کنیم که به همراه خواننده‌ی جوینده و اندیشنده در بررسی پاره‌ای از متونی که شیعیان علی‌بن‌ابی‌طالب در باره چگونگی «غصب امامت علی» از سوی یاران مجد رسول الله نگاشته‌اند، اسلام تاریخی را بهتر بشناسیم و چرایی خون‌ریزی‌ها و توطئه‌گری‌ها و تنش‌هایی را بهتر بشناسیم که در سراسر تاریخ اسلامیت با آن درهم تنیده شده‌اند. این شناخت برای پاگرفتن و استواری یک جنبش روشنگری و سنجشگری فرهنگ و تاریخ ایران و اسلام ضروری است. این ضرورت از دو دلیل به هم پیوسته بر می‌خیزد: از یک سو، سکوت مرگ بار بخش بزرگی از تحصیل کرده‌گان ایرانی در برابر اسلام و تاریخ آن و در برابر سرسری‌ترین واقعیت‌های این تاریخ، و خودداری و گریز و تریس از نقد و بررسی فلسفی و شناختی آن و از سوی دیگر تجاوزگری بی‌حد و مرز اسلامگرایان در انکار بررسی‌های مستقل و غیر ممکن کردن نشر این گونه بررسی‌ها در فضای فرهنگی تحت سلطه اسلامیت.

هدف آغازین یک جنبش روشنگری مستقل باید شکستن فضای ترسی که پاره‌ای از روشنفکران را به سکوت غیر مسئولانه کشانده و نیز پایان دادن به سلطه‌ی متولیان اسلامیت بر فضای فرهنگی ایران زمین باشد. این جنبش برای آشکار تر سخن گفتن از حقیقت اسلام به انسان‌های دلیر نیاز دارد.

در باره روش:

شناخت «اسلامیت تاریخی» با آگاهی به دست آوردن از آن چه در آغاز ظهور اسلام («اسلام اولیه»، «اسلام مکی») در جامعه عرب‌های حجاز شکل گرفته، رابطه تنگاتنگی دارد. بگذارید، برای روشنی برداشت خود، از چند دانسته ساده و حتی ابتدایی آغاز کنیم.

یک نگاه ساده به تاریخ اسلام حتی به روایت طرفداران آن نشان می‌دهد که تنش‌های برآمده از دعوت دینی مجد در حجاز از سر ناگزیری و ذات خشونت ماب اسلامیت به جنگ‌های متعدد و به غارتگری مخالفان و کشتار آنان و به اسارت رفتن خاندان آنان انجامید و سپس در همه جوامع اسلامی آن روز گسترده شد. خواننده سنجش‌گر توجه دارد که در این جا واژه «دین» در معنای رایج مذاهب سامی بکار میرود، و با «دین» به معنای «بینش فردی انسان» آن گونه که «دین» در تجربیان دینی ایرانی و هندی فهمیده می‌شود یکسان نیست.

یک نگاه ساده به سرکوب و ترور تجاوزگری همه‌جانبه‌ای که در ایران امروز از ابتدای قدرت یابی ملایان عادی شد نیز همین تصویر را تکرار می‌کند که سرکوب اسلامی در ایران نیز هرگز به تنها مخالفان سیاسی و فکری استیلائی فقهاتی ملایان محدود نشد و دامن همه «یاران انقلاب» رانیز در بر گرفت. بسیاری از همراهان اولیه حکومت اسلامی و نیز بسیاری از سازندگان و مومنین به آن از ابتدایی‌ترین حقوق خود و گاه از حق زندگی محروم شدند. این، همان گونه که خواهیم دید، در کنار بسیاری از شباهت‌ها و یکسانی‌های دیگر، نه تصادفی و نه ویژه حکومت‌آخوند‌های شیعه در ایران نبوده و نیست.

تنش‌های اجتماعی و کشوری با دعوت مجد رسول الله به اسلام، به تدریج در همه حجاز گسترده شد و پی‌آمد‌های همه‌جانبه‌ای داشت. دعوت مجد به اسلامیت به مرور و به موازات قدرت‌گیری او خشن تر شده و

قربانیان زیادی گرفت. این قربانیان تنها منکران ادّعی رسالت مجد نبودند ، بلکه با گذشت زمان بسیاری از همراهان و مومنین به اسلام، یعنی یاران مجد را نیز در بر گرفت. شمار بزرگ تر منکران ادّعی رسالت مجد کسانی بودند که اساس اختلافشان با مجد، رد تجربه دینی او بود و به جز این و بر خلاف دعوی و اخلاق مجد، دشمنان محمّد از بردباری و تسامح دینی زیادی برخوردار بودند. اینان با قدرت گیری اسلامیت مجبور به «تسلیم» در برابر آن شدند ، اما در این اسلام آوردن اجباری است که ریشه مشکلات بعدی اسلامیت یعنی نفاق و شرک و ریاکاری و تظاهر و امثال اینگونه رفتارها ، نهفته است. ریاکاری چندش آور رایج در یک جامعه اسلامی در این دروغ نخستین ایمانی ، در این ایمان دروغین ریشه ژرف دارد و از آن ناگسستنی است.

اکنون تنها پس از مرور یک دو دانسته ساده در باره تاریخ بر آمد اسلام و اسلامیت در حجاز و نیز حکومت اسلامی ملایان در ایران باید از خود پرسید چه رابطه ای میان این دو وجود دارد ؟. این پرسشی است ساده اما کلیدی . این پرسشی است ساده اما ، آن گونه که خواهیم دید ، با پاسخی سخت غافل گیر کننده برای عقل ایمان خواه و برای همه ترسندگان از اسلام . برآستی نیز روشنگری در اسلام نیز بایستی در بنیان خود از واقعیت های ساده و پیش پا افتاده و به سختی قابل انکار از اسلامیان و اسلام سازان آغاز کند . روشنگری باید از ساده ترین تجربیات ملت و بدیهی ترین واقعیت ها اجتماع اسلام زده بیا آغازد و نه از بحث های کشف تفسیر متن از سوی نجات دهندگان اسلام که راستایش درست انکار همین واقعیت های ساده است. سنجشگری در اسلام و روشنگران باید همه ملت را فرا بخوانند که بر بنیاد تجربه های ساده و روزانه زندگی شان ، خود به تاویل و تفسیر از اسلام به پردازند و انحصار آن را از دست ملایان و متولیان اسلام بیرون بیاورند.

برای روشن تر کردن بحثی که در پیش روست ، در ابتدا چند مفهوم مهم «اسلام اولیه» (یا «اسلام مکی») و «اسلام تاریخی» را در چارچوب این نوشته تعریف کنیم تا خواننده با محدوده واژگان بحث، بهتر آشنا شود . اگر «اسلام اولیه» را واقعیت یابی دعوت مجد رسول الله به اسلامیت در دوره زندگی خود او و در چند دهه آغاز اسلامیت تعریف کنیم و آن را به همان محیط جغرافیایی حجاز محدود بدانیم آنگاه «اسلام تاریخی» را باید هم چون تداوم و گسترش اسلام اولیه در فراسوی مرز های حجاز دانست. اگر اسلام اولیه محدودیت های ناگزیری داشت و همه انرژی و امکانات ویران گری و ضد فرهنگی و تمدنی خود را در محیط چند خدایی حجاز نمی توانست «شکوفه» کند ، اسلام تاریخی انرژی ویران گر و ضد انسانی ، ضد فرهنگی و تمدن ستیز اسلامیت را آشکار و متحقق کرد و پس از نزدیک به دو سده ، در سرآشوب «تمدن» شدن محدود و نسبی افتاد. اگر سوره توبه را پایان دو رویی و حيله گری «اسلام اولیه» و «اسلام مکی» و آغاز تجاوزگری همه جانبه آن و بلوغ و انکشاف منطقی و گوهری آن بدانیم ، آن گاه دو سده نخستین تاریخ اسلام از این زمان به بعد را باید دوره اوج اقتدار و تمدن ستیزی و ویران گری تاریخی و فرهنگی اسلامیت و دوره ای دانست که «اسلام تاریخی» بیشترین نزدیکی منطقی و درونی و گوهری را با اسلام اولیه داشته و به نوعی « بلوغ» آن است. ستون این اسلامیت، همان «غارث و خونریزی مقدس» و جهانگیری است. پایان یافتن حکومت امویان و نفوذ بی منازع برمکیان بر دستگاه خلافت عباسی را باید دوره پایان « اسلام تاریخی» دانست و آغاز روند دگر گون شدن آن در ضرب آهنگ تماس با تمدن های برتر.

ویژه گی این دوره سوم از اسلام و این اسلام ، « جهان داری» و «تسلیم» به فرهنگ ها و تمدن های دیگر و پذیرش نسبی و محدود آنان است. ویژه گی این دوره «تسلیم» اسلام به واقعیت بی فرهنگی ، و پذیرش نتایج ناشی از آن در خود و پایان نسبی تمدن ستیزی و ویرانگری برآمده از این بی فرهنگی گوهری و ذاتی اسلام است. درست آن چه که از سوی بسیاری از به اصطلاح محققان و پژوهشگران تاریخ اسلام به عنوان دوره شکوفایی آن فهمیده می شود ، کمترین رابطه را با اسلام اولیه و با مضمون دعوت دینی تجاوز گرانه و خون ریزانه مجد و تجربه دینی یک بعدی و دین تک حقیقتی او دارد. این ویژه گی دوره سوم اسلام را باید با احتیاط و نسبی فهمید و در باره خصلت موفقی و تاریخی و محدود آن ، و به ویژه در باره جدا افتادن محدود این اسلام از اصل خود و شکاف در آن تردیدی نداشت. درست همین جدایی است که به جنبش های ریز و درشت احیای اسلام میدانی برای رد دوره « شکوه مند » خلافت عباسی و بازگشت به ساده گی و انقلابی گری صدر اسلام می دهد. و درست همین ویژه گی در رابطه با تاریخ ایران زمین است که در دوره کوتاه پیش از برآمد ملایان شیعه به قدرت ، از یک سو محملی برای آشتی دادن ناسیونالیسم ایرانی با اسلام شد و از سوی دیگر بهانه ای برای احیا گران گاه چپ نمای اسلام برای دعوت به بازگشت به «ارزش» های اولیه اسلام. این دعوت کنندگان فریب کار اکنون قربانی احیای آن «ارزش» های کذایی اند و هنوز نیز درسی نگرفته و با کمال آمادگی فریبی دیگر از اسلامیان را انتظار می کشند و آن را به عتصر اصلی سیاست خود تبدیل کرده اند.

در هر رو ، پی گرفتن رد پای اسلام پس از این دوره به بعد مورد بحث و بر رسی ما نیست. شاید تنها یکی دو اشاره برای روشن کردن دامنه بحث ما کافی باشد. با شکل گیری «تمدن اسلامی» (که کمترین سهم مثبت و بیشترین سهم منفی در آن از آن اسلام بود) بازگشت به اسلام اولیه و تاریخی دیگر به سادگی ممکن نبود. اما در این جامعه اسلام زده ، تعادلی شکننده میان فرهنگ ستیزی و توحش گوهری اسلام با تمدن پذیرفته شده وجود داشت و درست این تمدن پذیری محدود است که به پایان سروری عرب انجامید. و نیز علیرغم دشواری بازگشت به «اسلام اولیه» و یا «اسلام تاریخی» هر دو ، و علیرغم آراستن اسلام از سوی نو مسلمانان غیر عرب و گنجانندگان ارزش ها و تجربه های برآمده از فرهنگ های دیگر به متون اسلامی (که در ایران هنوز نیز ادامه دارد) در ظرفیت تمدن پذیری اسلام ، به معنای یک دگرگونی همه جانبه تغییری

محسوس رخ نمی دهد. اسلام هم چنان فقیر و زبر، بدوی و متجاوز، مغرور اما در ذات خود حقیر و بی لیاقت، زور گو و زور پذیر، جاهل و نادان و نا آموختنی، بسته و منجمد، ریاکار و حقیر پرور، نا بود کننده سرافرازی و بلندی همت و راستمنشی و لیاقت در انسان، برده دوست و برده پرور، خبیث و مخنث پرور باقی ماند. براستی سرگذشت آن جان های آزاده و انسان های سر فرازی که در این جهنم ایستادند و به فراز آمدند و بر راستی و ارجمندی انسان پای فشردند باید هنوز سروده شود.

از این رو ما در بر رسی خود، تنها در حاشیه و به اشاره به چرایی این سترونی و نازایی تاریخی اسلام در گسست قطعی از ریشه های بی فرهنگی بومی اش پرداخته ایم. هر گاه متولیان اسلامیت امکان گسترش و «نو سازی» اسلام را بیابند، همان گونه که در ایران به خوبی دیده شد، گرایش گوهری در بیشتر گونه ها و روایت های اسلام، گرایش به «اسلام اولیه» و نیز «اسلام تاریخی» است و نه به گونه های خاص ملی و زوال یافته و بزک شده اسلام ایرانی یا عرفانی و غیره.

مضمون و ذات اسلام تاریخی، غارت و خونریزی مقدس است. این غارت مقدس را نباید با چپاول گری دزدان متعارف و یا بی اخلاقی غارت گران یکی گرفت. (آخوند های شیعه و همراهان آن ها که هر کدام امتیاز بخشی از اقتصاد را در ایران امروز دارند از سوی بسیاری چنین دیده می شوند). همچنین غارت مقدس اسلامی را نباید از وجه اسلامی- دینی و مقدسش جدا کرد. درست در این جا تفاوت اسلامیت از آن چه «اقتصاد» عرب جاهلی بود (راهبندی و باج گیری) آشکار می شود. کسانی که بی اخلاقی آخوند ها را از بستر اسلامیت تاریخی جدا می کنند باید نگاهی دقیق تر به متون اولیه اسلامی بیاندازند و ببینند که چگونه زندگی و دارایی و خانواده اسیران و شکست خوردگان از غازیان اسلام به تاراج می رود، چگونه رهبران اسلام و در ابتدای آن ها خود مجد و نزدیکان اش سهم اصلی از غارت و نقش اصلی در بی ارزش نمودن زندگی دیگران دارند، دیگرانی که تنها جرمشان رد اسلامیت بود. کسانی که از بی اطلاعی و یا از سر میان مایگی و یا ایمان اسلامی شان رابطه درونی و درهمتنیده ی اسلام تاریخی را با واقعیت حکومت اسلامی ملایان شیعه در ایران انکار می کنند، باید ابتدا دلیری روبرو شدن با حقیقت های ابتدایی تاریخ اسلام را بیابند و سپس در آن چه که می گویند بیاندیشند.

از این دیدگاه، این نوشته دعوت به یک صف آرایی روشن و جانبدارانه، اما غیر احساساتی در برابر همه سازندگان و بزک کنندگان اسلام های اصیل و اصیل تر است. این سازندگان باید در برابر تاریخ اسلام بدانگونه که متون اسلامی اثبات می کنند و نشان می دهند، ایستاده و آن را پاسخگو باشند و اگر دلیری آن را می یابند در برابر آن، سنجشگری و صف آرایی فکری کنند.

این صف آرایی در سرتاسر این نوشته با بازگشت به واقعیت ایران تحت سلطه ملایان متخصصین اسلام شیعه، پیگیری می شود. ما نشان می دهیم که تجربه کنونی ما ایرانیان با اسلام، فراسوی مرز های زمان و تاریخ، یک پیوستگی مضمونی و منطقی و ناگزیر با آغاز اسلام شیعی و سنی هر دو دارد. ما نشان می دهیم که آن چه که در آغاز اسلام به «بیراهه» رفت از منطق درونی دعوت مجد رسول الله بر می خواست و با آن پیوندی جدایی ناپذیر داشت و دارد. سازندگان اسلام های راستین اگر راست منش باشند بایستی «راه» خود را از «بیراهه» مجد و اسلام جدا کنند و یا دست کم، این دلیری را داشته باشند که بخش بزرگی از تجربه دینی او را بی ارزش بشمارند.

اسلام تاریخی از مضمون اولیه و بنیادی دعوت مجد به اسلام جدایی ناپذیر است. انسان مومن به اسلام در تصویر ایده آلی «عبدالله»، یعنی بنده و برده در برابر الله، یعنی صفر و هیچ در برابر اقتدار او تعریف شده است. مومن به اسلام و یا دقیق تر مومن به الله در ازای این ایمان و عبودیت مطلق است که پاداش می گیرد. سهمی از این پاداش در این دنیا و سهمی دیگر از آن در آن دنیا است. غارت و غنیمت در جنگ و باج و خراج از غیر مسلمانان پس از تجاوز، گرفتن دارایی های آنان و به برده گی بردنشان جملگی در راستای پاداش الله به مومنین به آن است. از این پاداش است که نیروی تحریک کننده به تجاوز و جنگ و جهاد و یا همان غارت و کشتار مقدس تغذیه می کند و بر انگیزته می شود. پاره ای از این پاداش برای یاران مجد و نو مسلمانان (همان عرب جاهلی پیشین) غنیمت هایی بود که اسلام اولیه در آغاز تجاوز گری و تحمیل خود به اعراب بادیه نشین به دست می آورد و تقسیم میکرد. باید در پیش چشم داشت که در تمام این غارت گری ها، سهم ویژه ای به خود مجد رسول الله و خانواده او یا بنی هاشم می رسید. (برای نمونه بنگرید به بررسی سوره توبه از همین نگارنده) در دوره پس از تثبیت حاکمیت اسلام بر حجاز، تنش در میان جامعه نو مسلمان عرب بر سر چگونگی سهم بردن از غارت مقدس حاد تر می شود و در دعوای تاریخی خلافت و امامت از یک سو و در تنش میان مدعیان خلافت و امامت هر دو، از سوی دیگر باز تاب می یابد.

بررسی این معضل و جنبه های مختلف تاریخی و فرقه ای و مذهبی تنش امامت - خلافت آن اکنون موضوع این نوشته نیست. تاریخ مملو از خونریزی و جنایت اسلام و جنگ های هولناک فرقه ای در آن همه بر این بستر اسلام تاریخی شکل می گیرد. اسلام تاریخی اما خود بر بستر مضمون و محتوی تجاوز گر، سلطه جوی دعوت مجد به الله رشد می کند و معنی می یابد. مضمون و محتوی تجاوز گری دعوت مجد در انکار تجربه های دینی دیگران از سوی او خلاصه می شود. «لا اله الا الله» بیان فشرده دعوت مجد، انکار تجربه های دینی دیگران از سوی او و چکیده اسلام همچون «یک حقیقت فراگیر و متجاوز» است. حقیقتی که باید به ضرب شمشیر و با مقدس ساختن هر نوع تجاوز گری و تبهکاری و با بکار گیری هر نوع نیرنگ و پلیدی

ممکن ، سلطه یابد. این دعوت مجد هنوز نیز در همه جوامع اسلام زده در رفتار و واکنش های مسلمانان و نیز کسانی که خواسته و نا خواسته در فضای ضد فرهنگی آن تنفس کرده اند دیده می شود و از این رو نیز گسستن از اسلام تنها یک گسستن آگاهانه می تواند باشد. گسستن از اسلام باید گسستی آگاهانه و بر بستر جستجو ها و باز یافت ها و پرسشهای فردی باشد. زیرا بدون گسستن ژرف و آگاهانه از رویکرد و رفتار و نگاه و ادبیات اسلامی و بدون صف آراییی روشن و سنجشگر در برابر آن، و به صرف دوری از پاره ای از ظواهر شریعت اسلام ، نمی توان به دگرگشت ژرف در آگاهی خود دست یافت. شکست غم انگیز نزدیک به دو سده تلاش های روشنفکری و روشنگری در جهان تحت سلطه اسلام ، شکستی است در گسستن از اسلام. چنین گسستنی الزاما اسلام ستیزی نیست ، بلکه راستای اصلی اش سنجش گری اسلام و متعهد کردن اسلام به گفتگو به دون تهدید و تجاوز و شمشیر است. در ایران زمین این گسست تنها در راستای تابعیت اسلام از فرهنگ ایران معنی دارد. گسست از اسلام با فریب کاری با «فرهنگ» (؟!) جلوه دادن و بزک کردن چهره ی زشت و هولناک اسلام (به مثابه یک شریعت عمیقا بدوی و متجاوز) به دست نمی آید که تنها نتیجه اش این است که این دور باطل ادامه خواهد داشت. با فرهنگ شدن و تلطیف اسلامیت در ایران می بایستی در راستای پایبند کردن آگاهانه ، روشن و دلیرانه آن به سر اندیشه پایه ای فرهنگ ایران ، یعنی «سراندیشه فداست جان و زندگی» صورت بگیرد. این پیکار فرهنگی بدون گسستن آگاهانه و دلیرانه از ذهنیت اسلامی ممکن نیست. بدون این خط راهنمای اصلی و بنیادی ، بدون آگاهی بر این که اسلام بدون فروگذاشتن شمشیر و به دون پذیرش «تقدس زندگی» ، با فرهنگ نخواهد شد ، شکست جنبش های اصلاح دین ؛ حتی آنانی که با خواست انسانی و نیک دنبال می شوند حتمی است. پیشتر از آن نیز شکست های مشابه جنبش های عرفانی و صوفیه و ادبی و نیز فرقه سازی رنگارنگ شبه اسلامی الزامی بود ، به دون این که ارزش این جنبش ها و دلاوری جان های آزاده ای که تجربه آزادی را فراسوی اسلامیت می جستند و به مدعیان و مجاهدان آن تحمیل کردند ، مورد انکار من باشد. بر عکس درست امروز که بی خردان و سطحی نگران ، ناتوان از تمرکز دادن انتقاد شفاف و دلیرانه و همه جانبه از عقل ایمانی و ایمان خواه شیعه و اسلامیت ، تجربه های ژرف آزادی و آزاد اندیشی و استواری فرزندان ایران زمین در دامنه های عرفان و ادب پارسی را که به ناگزیر با واژگان اسلامی و دینی بیان شده اند ، به عنوان دین و دین خویی خوار می شمارند و در دیدن و یافتن گوهر زنده و آزاد این تجربیات و عبارت بندی نوین آن ها ناتوان اند ، باید از این جان های آزاده ستایش کرد و ارزش کوشش آنان را دید و به آن آفرین گفت. به کار رفتن واژگان اسلامی در بسیاری از متون عرفانی و ادبی و در تجربیات فوق ، دلیلی بر خوار شمردن و تحقیر تجربه آزادی در فرهنگ ایران نیست بلکه دلیلی بر تجاوز گری و نا مدارایی اسلامیت است. بررسی ساده بسیاری از این متون به خوبی برزخ روحی و تنش شدیدی را که دو رویی و ریاکاری اسلامی بر نویسندگان این متن ها تحمیل می کرده است آشکار می کند.

امامت و خلافت :

من در بررسی بزرگترین شکاف در امت اسلام ، جدایی تاریخی شیعه و سنی ، در این نوشته تنها به ترجمه استاد امیر حسین خنجی از بخش هایی از بحار الانوار در رابطه با غدیر خم بسنده می کنم. متن اصلی این نوشته در « **تار نمای استاد (http://www.irantarikh.com)** » آمده است و ما بدون کوچک ترین تغییری در متن به بررسی آن می پردازیم. در این نوشته ، تمام فراز هایی که از ترجمه استاد خنجی وام گرفته شده اند در داخل دو ماهک و به این صورت می آیند : (»») و بقیه متن از این نگارنده است.

مقدمه فشرده ترجمه استاد خنجی، چنین است :

(«اشاره: آنچه در اینجا می خوانیم احادیث و روایتی است که علامه مجدباقر مجلسی در بحارالانوار آورده است. من هیچ توضیح و تفسیری بر آنها نیفزوده ام (جز چند اشاره ی کوتاه ضروری در پرانتز). به خاطر حفظ ساده نویسی، همراه نامهای پیامبر و امامان عبارتهای «حضرت» و «صلی الله علیه و آله» و «علیه السلام» نیاورده ام، و «تشریف آوردن» به جای «آمدن»، و «فرمودن» به جای «گفتن» ننوشته ام. امیدوارم که این شیوه ی نگارش را خواننده نشانه ی بی احترامی به بزرگان دین نپندارد. این را نیز یادآوری کنم که همه ی عبارتهائی که به عربی است آیه های قرآن است. بنا بر عقیده ی شیعه، امام علی را پیامبر به فرمان خدا در روز ۱۸ ذوالحجه سال ۱۰ هجری در غدیر خم به جانشینی خودش منصوب کرد، و همه ی مردان مدینه حضور داشتند و با امام علی به عنوان امیرالمؤمنین و جانشین پیامبر بیعت کردند. پیامبر ۸۱ روز پس از ۱۸ ذوالحجه در قید حیات بود، و در همان روزی که از دنیا رفت ابوبکر در سقیفه بنی ساعده به جانشینی پیامبر انتخاب شد و مردم مدینه با او بیعت کردند، که داستانش دراز است، ولی نشان می دهد که یا همه ی مردم مدینه با فرمان خدا و پیامبر مخالفت کردند و بیعتی که با علی کرده بودند را شکستند و دست بیعت به ابوبکر دادند، یا همه شان غدیر خم را پس از ۸۱ روز از یاد برده بودند. اتفاقا هم اینها بودند که عراق و شام و مصر و ایران را به فرمان عمر گشودند و باورهای دینی خویش را به این سرزمینها بردند و برای همیشه نشانند.»

روایات شیعه از غدیر خم ، با شرح این واقعه تاریخی آغاز می شود :

«از زبان عبدالله ابن عباس می‌خوانیم که وقتی پیامبر به معراج رفت به جایی رسید که رودی از نور جاری بود و جبرئیل در آنجا ایستاد و گفت: «من روزی یکبار در این رود غوطه می‌زنم و وقتی بیرون می‌آیم و پر می‌تکانم از هر قطره‌ای آب که از پره‌ایم می‌تراود یک فرشته‌ئی با بیست‌هزار چهره و چهل‌هزار زبان خلق می‌شود. من اجازه‌ی گذشتن از اینجا را ندارم، و تو باید از اینجا به بعد تنها بروی.» پیامبر خودش به تنهایی رفت تا به جایی رسید که صدای پروردگار را شنید که به او می‌گفت: «یا محمد! من محمودم و تو محمد. من نام تورا از نام خودم مشتق کرده‌ام. وقتی به زمین برگشتی به مردم خبر بده که تو پیامبر منی و علی وزیر تو است.» پیامبر چون به زمین برگشت می‌ترسید که اگر علی را به عنوان وزیر خودش معرفی کند مردم دست از اسلام بکشند. چون چند روزی گذشت جبرئیل آمد و پیام الله را آورد که به او می‌گفت: «فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضَ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَضَائِقٌ بِهِ صَدْرُكَ (شاید می‌خواهی برخی از آنچه بر تو وحی می‌شود را فروگذاری کنی).» باز هم پیامبر اقدامی نکرد، و چند روز دیگر جبرئیل آمد و این پیام را از طرف الله آورد: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ (ای پیامبر! آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است را به مردم ابلاغ کن، و اگر نکنی رسالتش را نرسانده‌ای. خدا تورا از مردم در پناه می‌گیرد).» جبرئیل به علی نیز به عنوان امیرالمؤمنین سلام کرد. علی به پیامبر گفت: «من صدایش را می‌شنوم ولی خودش را نمی‌بینم.» پیامبر به علی گفت: «این جبرئیل است، از طرف پروردگار آمده تا آنچه را به من وعده داده بوده است تصدیق کند.» سپس پیامبر با خود گفت: «پس از آن عتاب اینک تشر آمده است. باید فرمان پروردگارم را بپریم حتی اگر مردم تکذیب کنند. انجام این کار برایم آسانتر از شکنجه‌ی دردناک دنیا و آخرت است.» آنگاه به بلال گفت: «برو بانگ بزن تا همه‌ی مردم فردا به محل غدیر خم بروند که پیام مهمی برایشان دارم.»

روز دیگر که اصحاب پیامبر به غدیر خم رفته در آنجا گرد آمدند پیامبر بر منبر رفته برای مردم سخنرانی کرده گفت: ای مردم! خدای تعالی مأموریتی را به من سپرده بود که به شما ابلاغ کنم، ولی من از بیم آنکه شما دروغ بیندارید و تکذیب کنید چیزی درباره‌اش نگفتم. تا آنکه خدا تشریشت تشر برایم فرستاد، و اندیشیدم که تکذیب شدن توسط شما برایم آسانتر از کفیر سخت دیدن توسط خدا است. خدا مرا به آسمان برد و به من گفت: «یا محمد! من محمودم و تو محمدی، اسم تورا از اسم خودم مشتق کرده‌ام، هرکس با تو خوب باشد من با او خوب خواهم بود و هرکس با تو بد بشود کمرش را خواهم شکست. به زمین برگرد و به بندگانم خبر بده که من کرامت به تو عطا کرده‌ام، و به مردم بگو که من هر پیامبری که برمی‌گزیده‌ام یک وزیری نیز برایش منصوب می‌کرده‌ام، و تو پیامبر منی و وزیرت علی ابن ابی‌طالب است.» سپس پیامبر دست علی را گرفته بلند کرد تا مردم سفیدی زیر دستهایشان را دیدند. و گفت: «ای مردم! خدا مولای من است و من مولای همه‌ی مؤمنین هستم. هرکس من مولای اویم علی مولای او است. بارخدا! هرکس ولایت او را قبول دارد تو مولایش باش، و هرکس دشمنش باشد دشمنش باش، و هرکس یاورش کند یاورش باش و هرکس یاورش خوارش کن.»

شاکاها و منافقین و کسانی که کژی در دل‌هایشان بود و دل‌هایشان بیمار بود وقتی اینها را دیدند و شنیدند گفتند: «چنین سخنانی نمی‌تواند درست باشد، ما نمی‌پذیریم که علی وزیر او باشد.» مردم هنوز نشسته بودند که این آیه نازل شد: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا (امروز دینتان را برایتان به پایهی کمال رساندم و نعمتم را بر شما تمام کردم و از اینکه اسلام دینتان است من برایتان خشنودم).» پیامبر این آیه را سه‌بار برای مردم خواند و گفت: «کمال دین و تمام نعمت و خشنودی پروردگار همانا مأمور کردن من به سوی شما برای تبلیغ ولایت علی ابن ابیطالب پس از من است.» [بحار الانوار، جزء ۳۷ / صص ۱۱۰-۱۱۱]

امامت ، وزارت یا خلافت ؟

در این حدیث شیعه علی چند نکته کلیدی آشکار می‌شوند که سپس در بقیه احادیث به نوعی تکرار یا تکمیل می‌گردند.

نخست این که سند سازان شیعه به خوبی می‌دانند که جانشینی محمد یا آن طور که از زبان الله گفته می‌شود نام بردن « وزیر برای محمد» با مسئله اصلی سلطه سروری بنی قریش بر سایر اعراب گره خورده است. از این رو برای محکم کردن کار سلطه بنی هاشم و به ویژه خانواده نزدیک محمد ، ماجرای شاید وازگون شده غدیر خم به عنوان خواست الله علیرغم اکراه محمد نمایانده می‌شود.

در همین رابطه باید اشاره کرد که بر خلاف تاریخی نویسی ساده و رایجی که گویا شیعه دست ساز ایرانیان برای مقابله با اعراب بود ، ریشه تنش میان خلافت و امامت در آغاز ربطی به داد خواهی ایرانیان از تجاوز عرب و اسلام که مورد سوئ استفاده شیعیان قرار گرفت و سپس کاملاً منحرف شد ندارد. این تنش قبل از شروع تجاوز گری های اسلام به تمدن های همسایه در خود حجاز به شدت عمل می‌کند.

جداشدن شیعه از سنی ریشه در نزاع قبیله های عرب برای سروری در حجاز تحت لوای اسلام دارد و امری است که قبل از هجوم مجاهدان ایمان خواه اعراب به ایران پایان یافته است. جدایی شیعه از سنی به معنی دقیق کلمه از نظر تاریخ وقوع در روز های پایانی حیات محمد ریشه گرفته و در جریان قدرت یابی چهار خلیفه اول رسمیت یافته است. (۱)

ایرانیان و اسلام :

این که ایرانیان در سراسر دوره طولانی مقابله خود با اسلام و متولیان آن از خود اسلام نیز همچون یک حربه موثر استفاده کرده اند و حتی این که در یک دوره از این تنش برای نوعی جداسازی از کلیت اسلام سود جسته اند برداشتی نادرست نیست و خود بهترین دلیل بر شدت تجاوز گری اسلام است که امکان بروز هر نوع حرکت اجتماعی و سیاسی و دینی را در فراسوی اسلام (ولو اسلامی ظاهری و دروغین) ناممکن می کرد.

به راستی نیز جنبش های آزادی خواهانه بسیاری در مرز و بوم ایران زمین به اجبار دست کم در آغاز با ظاهر اسلامی و یا شیعه به میدان آمدند که از جمله می توان به آخرین آن یعنی جنبش شیخیه و سپس باییه اشاره کرد. جنبش های بزرگ مردمی در ایران پس از اسلام که در آغاز آشکارا ضد اسلامی بودند (سیاه جامگان، سرخ جامگان و بطور کلی خرم دینان) در دوره های بعدی برای پاگیری اولیه شان نیاز شدید تری به پنهان شدن در یک لایه به ظاهر اسلامی داشتند. عرفان ایرانی نیز چنین آغازید و سپس در شکل صوفیه ظاهر و تا حدی مضمون اسلامی آشکاری یافت و منحط شد. تاریخ نگاری مستقل ایرانی هنوز آن گونه که شایسته است به بررسی این گونه جنبش ها و آشکار نمودن ماهیت واقعی آن ها و نیز مضمون اجتماعی اشان و دلایل ناکامی اشان نپرداخته است.

نکته مهم بعدی این است که حدیث شیعه از دهان مجد به تعریف خود از مومن واقعی می پردازند :
(«بارخدا! هرکس ولایت اورا قبول دارد تو مولایش باش، و هرکس دشمنش باشد دشمنش باش، و هرکس یاوریش کند یاورش باش و...»)

بر مبنای این جمله کسانی که ولایت علی (با خلافت او که مورد پذیرش اهل تسنن است اشتباه نشود.) را قبول ندارند و یا با او دشمنی می کنند الله با آنان دشمنی خواهد کرد. این جمله پایه نظری جنگ ها و نزاع های فرقه ای در اسلام است که سده ها با سنگدلی و شقاوت بی نظیری از هر دو سو ادامه داشته و ما آخرین فراز آن را در سنی کشی های دوره بر آمد ترکان صفوی در ایران دیده ایم. سرکوب اقلیت های اهل تسنن در ایران از سوی ملایان شیعه که مدعی رهبری جهان اسلام اند، نیز آشکار است.

ادامه دارد

آدرس پست الکترونیکی نگارنده : arjemandrad@yahoo.com
درج این نوشته در نشریات و تارنما های اینترنتی بدون تغییر آزاد است.
نویسنده از دریافت دیدگاه های خوانندگان شاد می شود.

ایرج ارجمند راد

درفش کاویانی



<https://derafsh-kavivani.com/>
<https://the-derafsh-kavivani.com/>